

سیره حکومتی امام علی (ع) در برخورد با مخالفان *

□ علی رضا دره کی^۱

چکیده

دوران پنج ساله خلافت امام علی (ع) دارای ویژگی‌های خاصی است. وقوع حوادث بزرگ در پایان خلافت عثمان و چند سال خلافت امام علی (ع) باعث شده است از سوی بعضی از محققین به عنوان دوران فتنه نامیده شود. افراد و جریان‌های تأثیرگذار در این حوادث هر یک با انگیزه‌های خاصی وارد وقایع شده و نقش ویژه‌ای در آفرینش آن ایفا نموده‌اند. دسته‌بندی مخالفان و عملکرد آنان در برابر حکومت امام علی (ع) علل و انگیزه‌های مخالفت آنان که به طور عمده عدول از موازین و معیارهای اسلامی را نشان می‌دهد و نیز رفتار امام (ع) در برابر آنان در این مقاله مورد توجه قرار گرفته و کوشش شده است با بررسی موارد مذکور زوایای جدیدی از حوادث دوران فتنه مورد ارزیابی قرار گیرد. اقدامات امام علی (ع) بیشتر شامل راهنمایی و توجیه مخالفان، عدم اجبار آنان، منزوی کردن و بی‌اعتنایی به آنان است. در موارد خاص بسته به شرایط و نوع مخالفت‌ها برخورد قهرآمیز صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: امام علی (ع)، مخالفان، قاعدین، بیعت، کناره‌گیری.

مقدمه

دوران سی سائۀ پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا شهادت امام علی علیه السلام، یعنی از سال یازدهم تا چهلیم هجری، در تاریخ اسلام دارای اهمیت ویژه‌ای است. اهمیت این دوران به علت وقوع حوادث بزرگ و خاصی است که در حجاز و عراق، دو منطقه تأثیرگذار و مهم قلمرو گسترده اسلام روی داده و نیز به دلیل تأثیر عمیق این حوادث بر جهان اسلام و همه ابعاد عقیدتی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن است. در این میان، پنج سال پایانی این دوران یعنی پایان خلافت عثمان و دوران خلافت امام علی علیه السلام اهمیت و حساسیت بیشتری دارد. شورش اجتماعی علیه خلیفه سوم و کشته شدن او به دست معترضان، تغییر معیارهای انتخاب خلیفه و شرکت عمومی مهاجرین و انصار در انتخاب امام علی علیه السلام، بیعت شکنی و درگیری نظامی درون کشور اسلامی، روی دادن سه نبرد بزرگ نظامی در مدتی کوتاه، بروز و ظهور احزاب سیاسی و عقیدتی جدید و گرایش تعدادی از نخبگان سیاسی به سوی معاویه که بلافاصله حکومتی قبیله‌ای و موروثی ایجاد نمود باعث شده است که عده‌ای از صاحب‌نظران این دوران را دوران فتنه نامیده و همه حوادث آن را براساس شرایط خاص فتنه بررسی و تحلیل نمایند. در سخنان امام علی علیه السلام نیز به همین مورد اشاراتی رفته و آن حضرت ضمن بیان ویژگی‌های دوران فتنه و پرهیز دادن مردم از فتنه، به این موضوع پرداخته‌اند که این دوران یا لااقل تعدادی از حوادث آن، مصداق فتنه است (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۱ و ۱۵۶ و ۱۹۲ و نامه ۱ و ۶۵).

بررسی و تحلیل رفتار امام علی علیه السلام در مقابل گروه‌های مختلف موجود در جامعه اسلامی در به دست آوردن تصویر کلی از دوران فتنه و شناخت شرایط و ویژگی‌های آن دارای تأثیر غیر قابل انکاری است. در این مقاله کوشش شده است تا رفتار امام در برابر مخالفان بررسی و تحلیل گردد. مخالفان امام علی علیه السلام، که در این مقاله با اندکی تسامح، از معاندان جدا شده‌اند، دارای شرایط و

خصوصیات گوناگون‌اند. سابقه قبلی آنان در همراهی یا مخالفت با آن حضرت و نوع مخالفت و عدم همراهی آنان متفاوت است. بیشتر آنان از خواص جامعه و افراد تأثیرگذار قبایل و گاه قبایل مشهوری هستند که از در مخالفت با آن حضرت در آمده و با ایشان موافقت و همراهی ننموده‌اند. دلایل مخالفت هر گروه از آنان و آثار و تبعات احتمالی مخالفت آنان در جامعه و رفتار امام علیه السلام در برابر آنان به تفکیک مورد بحث قرار گرفته است. در پایان مقاله با جمع‌بندی موضوع، تلاش شده تصویر روشنی از نحوه رفتار و برخورد امام علی علیه السلام با مخالفان ارائه گردد.

مفهوم اصطلاح مخالف

در این مقاله، مفهوم مخالف به قبایل، گروه‌ها و افرادی اطلاق شده است که با امام علی علیه السلام در دوران حکومتش همراهی ننموده‌اند، اما علیه آن حضرت دست به اقدام نظامی هم نزده‌اند، چه مخالفت آنان در اصل بیعت و خلافت امام علی علیه السلام بوده و چه در بعضی موارد خاص مانند شرکت در یک جنگ. این مفهوم شامل طیف وسیعی از مخالفان است که برای سهولت در بررسی، براساس نوع مخالفت به گروه‌های مختلف، تقسیم شده‌اند. در هر گروه افراد شاخص و مطرح معرفی شده‌اند و دلایل مخالفت آنان مورد بحث قرار گرفته است. اثرات و نتایج مخالفت هر گروه با امام علی علیه السلام و نمونه‌هایی از رفتار امام با آنان طرح گردیده است.

دسته‌بندی مخالفان امام علی علیه السلام

الف - خودداری کنندگان از بیعت (قاعدین)

بیعت با امام علی علیه السلام به خلاف سه خلیفه قبلی، به صورت عمومی و با حضور اکثریت مطلق مهاجرین و انصار و عده‌ای از مردم عراق و مصر صورت گرفت. ازدحام و اشتیاق مردم برای بیعت با آن حضرت در سخنان خود ایشان منعکس

گردیده است. می‌فرمایند: «فَاقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوْذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا، تَقُولُونَ: الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ!»، شما مردم برای بیعت کردن به سوی من روی آوردید همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه‌های خود می‌شتابند و پیایی فریاد کشیدید بیعت! بیعت!» (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۱۳۷).

اما عده‌ای از سران مهاجران و افراد مشهور انصار از بیعت با ایشان خودداری نمودند و یا بنا به بعضی نقل‌ها در بیعت تأخیر کردند. یعقوبی در تاریخ خود آورده «مردم بیعت کردند به جز سه نفر از قریش؛ مروان حکم و سعید بن عاص و ولید بن عقبه» (حمد بن ابی یعقوب، ۱۳۸۳). در تاریخ طبری روایت بیعت مردم با امام علی علیه السلام نقل شده و در آن آمده است «آن گاه سعد را آوردند و گفتند با علی بیعت کن. گفت بیعت نمی‌کنم تا همه مردم بیعت کنند. به خدا مایه زحمت او نخواهم شد. علی گفت بگذارید برود و گوید پس ابن عمر را آوردند و گفتند بیعت کن گفت بیعت نمی‌کنم تا همه مردم بیعت کنند. گفت کفیلی بیار، گفت کفیل ندارم. اشتر گفت بگذار گردنش را بزنم علی گفت ولش کنید من کفیل او هستم. آنچه می‌دانم تو در کوچکی و بزرگی بدخو بوده‌ای» (محمد بن جریر طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۲۹).

همچنین در جای دیگر می‌گوید «همه مردم در مدینه با علی بیعت کردند به جز هفت کس که منتظر ماندند و بیعت نکردند؛ سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و صهیب و زید بن ثابت و محمد بن مسلمه و سلمه بن وقش و اسامة بن زید تا آنجا که می‌دانیم هیچ کس از انصار از بیعت علی باز نماند» (محمد بن جریر طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۳۲). البته نویسنده تاریخ طبری در جای دیگر تعدادی از انصار را هم در شمار قاعدین ذکر نموده «عبدالله بن حسن گوید وقتی عثمان کشته شد انصار به جز چند کس و از جمله حسان بن ثابت و کعب بن مالک و مسلمه بن مخلد و ابوسعید خدری و محمد بن مسلمه و نعمان بن بشیر و زید بن ثابت و رافع بن خدیج و فضاله بن عیید و کعب بن عجره، که عثمانی بودند، با وی بیعت

کردند» (محمد بن جریر طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۳۱).

﴿۶۵﴾

این تناقض در نقل طبری را باید به این دلیل دانست که این افراد ابتدا از بیعت خودداری نمودند، اما بعد با امام بیعت کرده‌اند؛ چنان که مسعودی می‌گوید «جماعتی که تمایلات عثمانی داشتند از بیعت با او دریغ کردند و منظورشان خروج از بیعت او بود که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر از آن جمله بودند. قدامه بن مظعون و اهبان بن صیفی و عبدالله بن سلام و مغیره بن شعبه ثقفی و از انصار کعب بن مالک و حسان بن ثابت، که شاعر بودند، و ابوسعید خدری و محمد بن مسلمه و زید بن ثابت و رافع بن خدیج، نعمان بن بشیر، فضاله بن عیینه و سلمه بن خالد و گروهی از انصار، که تمایلات عثمانی داشتند و جمعی از بنی امیه و دیگران از بیعت دریغ کردند، اما در ادامه نوشته همه کسانی که یاد کردیم سرانجام بیعت کردند» (فتح قبادپور جهان‌آباد، ۱۳۸۸). همچنین در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده «اسامه بن زید پس از نبرد جمل تسلیم حضرت شد و به خلافت حضرتش خشنود گردید و در حق حضرت دعا کرد و برای او آمرزش خواست و از دشمنانش بیزاری جست و گواهی داد که حضرتش برحق است و هر کس مخالفش نماید ملعون و خونش حلال است» (افتخارزاده، ۱۳۷۷، ص ۳۳۶).

این موضوع که قاعدین سرانجام بیعت کرده‌اند در منابع تاریخی دیگری نیز به چشم می‌خورد، از جمله در کتاب الجمل شیخ مفید آمده که پس از آنکه امام علی علیه السلام از عدم همراهی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و اسامه بن زید و محمد بن مسلمه مطلع شد، آنان را خواست و به حضورش آمدند. به فرمود «از قول شما سخنان سبکی شنیده‌ام که خوش نمی‌دارم و در عین حال با آنکه بیعت من بر گردن شماست شما را مجبور نمی‌کنم» (مفید، بی‌تا، ص ۴۰).

از بررسی روایات فوق مشخص می‌شود که قاعدین در بیعت با آن حضرت تعلل ورزیده و اگر نگوییم بیعت نکرده‌اند، دست کم در ابتدای امر بیعت ننموده

و پس از مدتی بیعت کرده‌اند. از آنجا که این افراد از نخبگان جامعه و مورد توجه عامه مردم بوده‌اند تأخیر آنان در بیعت با امام علی علیه السلام ضربه سنگینی به حکومت نوپای آن حضرت وارد نموده است. به یاد داشته باشیم که جامعه اسلامی در سال ۳۵ هجری با جامعه عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفاوت چشم‌گیری پیدا کرده و متأسفانه ارزش‌های قبیله‌ای و گاه جاهلی دوباره در آن رشد کرده بود. سران متنفذ قبایل، افرادی که مورد توجه خلفای سابق بودند، شعرا، و فرماندهان نظامی که جزو هر کدام از دو گروه مهاجر یا انصار هستند در بسیاری از موارد تأثیر عمیقی بر فکر و نظر و عقیده و عمل قوم خود و توده مردم جامعه داشته و بنابر این خودداری آنان از بیعت نه تنها مقبولیت بلکه مشروعیت خلافت جدید را در نظر توده مردم به چالش کشیده است. نکته قابل ذکر دیگر اینکه اگرچه تعداد قاعدین در مقابل توده مردم و بیعت کنندگان با امام علی بسیار کم و ناچیز است اما عدم بیعت آنان که شخصیت‌های ذی نفوذی بودند، بذر تردید و شک در همراهی با خلیفه و عدم اطاعت از او را در جامعه پراکنده نمود.

علل عدم بیعت قاعدین

۱. کینه‌های دیرین از جنگ‌های زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
امام علی علیه السلام، در خطبه شقشقیه، علت مخالفت یکی از اعضای شورای منتخب عمر با خود را کینه‌ورزی او دانسته‌اند. «صَغَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضَغْنِهِ»؛ یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۳). یعقوبی در تاریخ خود گفتگویی از ولید بن عقبه با امام علی علیه السلام را آورده که در آن اظهار داشته تو پدرم را روز بدر کشتی هم چنان که پدر سعید بن عاص نیز در روز بدر به دست تو کشته شد و مروان را خفیف و خوار کرده، سبک عقل شمردی (احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۸۳، ص ۱۷۸).

۲. هواپرستی

﴿۶۷﴾

شیخ مفید در کتاب *الجمل* نظر فردی از علماء در مورد علت مخالفت قاعدین با امام علی علیه السلام را متذکر شده که دلیل مخالفت سعد بن ابی وقاص حسادت او نسبت به امیر المومنین علیه السلام است. سعد به علت عضویت در شورا خود را با امام برابر می‌دانست. امام علیه السلام در خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه سخن یکی از اعضای شورا را نقل کرده و فرموده‌اند: «قَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ يَا أَبِی طَالِبٍ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَحَرِیصٌ. فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا أَخْصُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ»؛ شخصی در روز شورا به من گفت ای فرزند ابوطالب نسبت به خلافت حریص می‌باشی. در پاسخ او گفتم به خدا سوگند شما با اینکه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دورترید حریص‌تر می‌باشید، اما من شایسته‌تر و نزدیک‌تر به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستم. همانا من تنها حق خود را مطالبه می‌کنم که شما بین من و آن حائل شدید (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۳).

۳. دوستی عثمان و اعتقاد به اینکه عثمان مظلوم کشته شده

بسیاری از علاقه‌مندان به عثمان که از خویشاوندان او یا کارگزاران حکومتی او بودند و در دوران خلافت عثمان از بذل و بخشش‌های او بهره‌مند می‌شدند آن حضرت را از روی جهل یا عناد در قتل خلیفه سوم متهم می‌دانستند. آنچه به احساس مخالفت و دشمنی آنان دامن می‌زد حضور تعداد زیادی از معترضان به عثمان در جمع یاران امام علی علیه السلام بود. عده‌ای از هواخواهان عثمان معتقد بودند ابتدا باید قاتلان عثمان قصاص شوند آن‌گاه خلیفه از طریق شورایی مانند آنچه عمر تعیین کرد انتخاب شود. شیخ مفید در کتاب *الجمل* می‌گوید محمد بن مسلمه از دوستان و یثرة عثمان بود و خود را خونخواه او می‌دانست. حسان بن ثابت در اشعاری گفت «و علی هر چند در خانه خود بود، ولی نرم نرمک از مردم می‌پرسید و وی از امور آگاه بود، در عین حال که علی وقار و آرامش نداشت

دست به سوی آنچه می‌خواست دراز کرده بود» (فتح قبادپور جهان‌آباد، ۱۳۸۸). ولید بن عقبه نیز در سروده‌های خود انگشت اتهام را متوجه امام علی علیه السلام می‌نمود. «پس همگان دین گناهی بر ما دارند که از یاد نمی‌بریم و گناه علی نسبت به او اندک نیست» (مادلونگ، ۱۳۹۳، ص ۲۷۶).

۴. احساس خطر در مورد مناصب و امتیازات و اموالی که به ناحق به دست آورده بودند

شیخ مفید در کتاب *الجمال علت مخالفت اسامة بن زید* را این دانسته که او می‌دانست امام علی علیه السلام به خلاف خلیفه اول و دوم به او بیش از آنچه که شایستگی دارد منصب و مقامی نخواهد داد (مفید، بی‌تا، ص ۴۱).

در گفتگوی ولید با امام که پیش از این آوردیم، ولید یکی از شروط بیعت خود و یارانش را نادیده گرفتن آنچه در دست آنان است می‌دانست (احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۸۳، ص ۱۷۸). «علی علیه السلام برای حکومت مصر قیس بن سعد بن عباده فرزند رهبر خزرچی نگون‌بخت را به ولایت گمارد ... احتمالاً مخالفان قریشی علی علیه السلام در مکه آن را تأییدی بر این هراس خود دانستند که علی علیه السلام قصد داشته است مقام ممتاز آنان را به منزله طبقه حاکم در اسلام نفی کند» (مادلونگ، ۱۳۹۳، ص ۲۲۵).

رفتار امام علی علیه السلام با قاعدین

رفتار امام علی علیه السلام با قاعدین را باید در چارچوب اصول و ارزش‌هایی که آن حضرت در طول عمر به آن عمیقاً پای‌بند بود بررسی و تحلیل نمود. «علی علیه السلام به حق و رسالت دینی خود کاملاً یقین داشت، حاضر نبود به خاطر مصالح سیاسی، اصول خویش را به مخاطره افکند» (مادلونگ، ۱۳۹۳، ص ۲۲۲). به نظر می‌رسد آن حضرت علیه السلام در برخورد با آنان مراحل چندگانه زیر را در عمل انجام داده‌اند:

۱. تبیین حقانیت خود و دعوت از افراد برای پیوستن به بیعت

﴿۶۹﴾

از سخنان و نمونه‌های عملکرد آن حضرت استنباط می‌شود که ایشان پس از بیعت مردم، به علت مشروعیت و مقبولیت عمومی، افراد مختلف را موظف به قانونی شمردن بیعت دانسته و به شرکت در آن و همسویی با عموم مسلمانان ترغیب نموده‌اند. در نامه ۶ نهج البلاغه فرموده‌اند: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ. فَإِنْ أَبَى قَاتِلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ همانا شورای مسلمین از آن مهاجران و انصار است پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود خواندند خشنودی خدا هم در آن است، حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند. اگر سر باز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان درنیامده است» (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۶). همچنین در نامه دیگری فرموده‌اند: «لَا تَهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ، وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ»؛ همانا بیعت برای امام یک بار بیشتر نیست و تجدید نظر در آن میسر نخواهد بود و کسی اختیار از سرگرفتن آن را ندارد آن کس که از این بیعت عمومی سرباز زند طعنه زن و عیب جو خوانده می‌شود و آن کس که نسبت به آن دودل باشد منافق است» (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۷).

«از عامر بن کلب از پدرش نقل شده که گفت (هنگامی که علی عليه السلام با سپاهش در راه بصره بود با دو تن از شیوخ قبیله در ذی قار به نزدش رفتیم برای اینکه ببینیم چه می‌گوید و به چه چیز دعوت می‌کند) ... در این هنگام گفت آیا با من بیعت نمی‌کنید؟ آن دو شیخی که همراه من بودند بیعت کردند و من از بیعت خودداری کردم. گروهی از مردانی که گرد او بودند و نشان سجده بر

پیشانی ایشان بود مرتب به من می گفتند بیعت کن و علی فرمود این مرد را آزاد بگذارید. من گفتم قوم من مرا به عنوان پیشاهنگ و مخبر فرستاده اند. من آنچه دیدم به آنان گزارش می دهم اگر بیعت کردند من هم بیعت می کنم و اگر کناره گرفتند من هم کناره می گیرم. علی علیه السلام به من فرمود اگر قومت تو را به عنوان پیشاهنگ روانه کنند و آبگیر و بوستانی ببینی و بگویی بیاید آب و مرتع! در صورتی که آنان نپذیرند آیا برای خود بهره ای نمی گیری؟ من یکی از انگشتانش را در دست گرفتم و گفتم با تو به این شرط بیعت می کنم که تا هنگامی که از خدا اطاعت می کنی من هم از تو اطاعت کنم و چون از فرمان خدا سرپیچی کنی طاعتی برای تو بر ما نخواهد بود. فرمود آری. و صدای خود را کشیده و بلند کرد. دست بر دستش نهادم و بیعت کردم» (مفید، الجمل، ترجمه مهدوی دامغانی). البته بنا به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، امام حسن علیه السلام در خطابه ای که در کوفه هنگام دعوت مردم برای یاری آن حضرت در جنگ جمل بیان فرمود چنین فرموده اند: «و به خدا سوگند علی هرگز مردم را برای بیعت با خود فرا نخواند تا آنکه مردم بر او چنان هجوم بردند که شتران تشنه به آبشخور حمله می آورند» (مهدوی دامغانی، ۱۳۷۳)، که می توان این امر را دال بر خودداری آن حضرت از قبول خلافت در ابتدای امر دانست.

۲. عدم اجبار افراد به بیعت

علی رغم علاقه و تعهد امام به گسترش اسلام راستین و تأکید ایشان بر یکپارچگی و وحدت امت، از اجبار قاعدین به بیعت خودداری نموده و به بیعت آزادانه مردم اصرار داشته اند. در سخنان امام علیه السلام در نهج البلاغه و در منابع تاریخی این مطلب به وضوح احساس می شود. در نامه ای به طلحه و زبیر چنین نوشته اند: «أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا، وَ إِن كَتَمْتُمَا، أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَ لَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي»؛ پس از یاد خدا و درود! شما می دانید گر چه پنهان می دارید که من برای

حکومت در پی مردم نرفته تا آنان به سوی من آمدند و من قول بیعت نداده تا آنکه آنان با من بیعت کردند» (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۵۴). و در نامه دیگری هنگام حرکت برای جنگ جمل به مردم کوفه نوشته‌اند: «وَبَايَعْنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَلَا مُجْبَرِينَ، بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ»؛ و مردم بدون اکراه و اجبار از روی میل و اختیار با من بیعت نمودند» (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۱).

«اسماعیل بن محمد از محمد بن سعد نقل می‌کرد که می‌گفته است علی ابن ابی طالب کسی پیش پدرم سعد بن ابی وقاص فرستاد که برود و بیعت کند. پدرم گفت هرگاه کسی جز من باقی نمانده باشد با تو بیعت خواهم کرد. علی فرمود سعد را آزاد بگذاری. همچنین علی کسی پیش اسامه بن زید فرستاد. اسامه پیام داد که فرمانبردار تو هستم، ولی مرا از اینکه با شمشیر همراه تو بیایم معاف بدار و علی به اسامه فرمود من هیچ کس را به بیعت کردن با خود مجبور نمی‌کنم» (مفید، بی تا، ص ۵۶). طبری نیز در نقل بیعت مردم در مسجد چنین آورده گوید: «پس از آن ابن عمر را آوردند و گفتند بیعت کن. گفت بیعت نمی‌کنم تا همه مردم بیعت کنند. گفت کفیلی بیار. گفت کفیل ندارم. اشتر گفت بگذار گردش را بزنم. علی علیه السلام گفت ولش کنید من کفیل او هستم، آنچه می‌دانم تو در کوچکی و بزرگی بدخو بوده‌ای» (محمد بن جریر طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۲۹). «مالک اشتر در مورد قاعدین به امام گفت ای امیرمؤمنان هر چند ما از مهاجرین و انصار نیستیم ولی از گروه تابعین هستیم و هر چند آنان از لحاظ تقدم در اسلام بر ما پیشی دارند، ولی در اموری که مشترک است بر ما برتری ندارند. این بیعت، بیعت همگانی است و کسی که سر از فرمان بیرون کشد سرزنش کننده و عیب‌جو است. اینان را که تخلف می‌کنند نخست با زبان بر این کار وادار و اگر نپذیرفتند زندانی کن. امام علیه السلام فرمود آنان را به حال و عقیده خودشان وامی‌گذارم» (فتح قبادپور جهان‌آباد، ۱۳۸۸). «عمار یاسر در مورد قاعدین به امام علی علیه السلام گفت ای امیرمؤمنان ... جماعتی از مشاهیر همچون عبدالله بن عمر،

محمد بن مسلمه، اسامة بن زید، حسان بن ثابت و سعد بن مالک مانده‌اند، اگر امیرمؤمنان مصلحت داند ایشان را بخواند تا به خدمت بیایند و در بیعت تو با مهاجر و انصار موافقت نمایند. امام علی علیه السلام فرمود ای عمار کسی که به ما رغبت ندارد و ما را نیز با او حاجتی نیست، چه واجب است دیدار او؟ (فتح قبادپور جهان آباد، ۱۳۸۸).

«و چون خبر کسانی که از بیعت خودداری کرده بودند به علی علیه السلام رسید فرمود آنان حق را نشناختند تا به سوی آن شتاب گیرند و باطل را نشناختند که هر کس را مرتکب آن می‌شود یاری ندهند. علی علیه السلام آنان را آزاد گذاشت و هیچ کس را مجبور به بیعت نفرمود» (ابوجعفر اسکافی، المعیار و الموازنه، ترجمه مهدوی دامغانی). «شکیبایی و بردباری او تا آن درجه رسید که گروهی از بیعت با او خودداری کردند و هر چه خواستند گفتند و علی آنان را زندانی و مجبور به بیعت نکرد. عقوبتی نسبت به آنان انجام نداد و ایشان را تبعید نکرد و تا هنگامی که دست به جنگ نیازیدند رهایشان کرد و آزاد گذاشت» (ابوجعفر اسکافی، ۱۳۷۴).

۳. نکوهش قاعدین

امام علیه السلام در بعضی از سخنان خویش عواقب سوء دشمنی با ایشان را یادآوری نموده و عدم همراهی با بیعت کنندگان را سرزنش نموده‌اند. «لَا تَنْهَا بَيْعَهُ وَاحِدَةً لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ، وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ. الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ، وَالْمُرَوِّى فِيهَا مُدَاهِنٌ»؛ همانا بیعت برای امام یک بار بیش نیست و تجدید نظر در آن میسر نخواهد بود و کسی اختیار از سر گرفتن آن را ندارد آن کس که از این بیعت عمومی سرباز زند طعنه‌زن و عیب‌جو خوانده می‌شود و آن کس که نسبت به آن دودل باشد منافق است (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۷). «نَاصِرُنَا وَ مُجِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُوُّنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ»؛ یاران و دوستان ما در انتظار رحمت

پروردگارند و دشمنان و کینه‌توزان ما در انتظار کیفر و لعنت خداوند به سر می‌برند (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۱۰۹). همچنین در مقام دعا و نیایش به درگاه الهی، خداوند را بر علیه آنان به یاری طلبیده است «اللَّهُمَّ أَيُّمًا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِكَ سَمِعَ مَقَالَتَنَا الْعَادِلَةَ غَيْرَ الْجَائِرَةِ، وَالْمُصْلِحَةَ غَيْرَ الْمَفْسِدَةِ، فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا، فَأَيُّ بَعْدَ سَمْعِهِ لَهَا إِلَّا النُّكُوصَ عَنْ نُصْرَتِكَ، وَالْإِبْطَاءَ عَنْ إِعْزَازِ دِينِكَ، فَإِنَّا نَسْتَشْهَدُكَ عَلَيْهِ يَا أَكْبَرَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً، وَنَسْتَشْهَدُ عَلَيْهِ جَمِيعَ مَا أَسْكَنَتْهُ أَرْضُكَ وَسَمَآوَاتُكَ، ثُمَّ أَنْتَ بَعْدَ الْمُغْنَى عَنْ نَصْرِهِ، وَالْآخِذُ لَهُ بِذَنْبِهِ؛» خدایا هر کدام از بندگان تو که سخن عادلانه دور از ستم‌کاری و اصلاح‌کننده دور از فسادانگیزی ما را نسبت به دین و دنیا شنید و پس از شنیدن سرباز زد و از یاری کردنت باز ایستاد و در گرامی داشتن دین تو درنگ و سستی کرد ما تو را بر ضد او به گواهی می‌طلبیم، ای خدایی که بزرگ‌ترین گواهانی و تمام موجوداتی که در آسمان‌ها زمین و سکونت دادی همه را بر ضد او به گواهی دعوت می‌کنیم با اینکه تو از یاری او بی‌نیازی و او را به کیفر گناهانش گرفتار خواهی کرد (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۲۱۲). با اینکه این خطبه (مناجات) در مورد خودداری کنندگان از جنگ صفین بیان گردیده، اما پرواضح است که موضوع آن کلی است و ممکن است مصادیق دیگری از جمله عدم بیعت را نیز شامل شود.

در عین حال علی‌رغم این که آن حضرت علیه السلام به حقانیت خود و انحراف و گمراهی مخالفین و معاندین یقین کامل داشت در سخنانی که در کتاب سلیم بن قیس از ایشان نقل شده در مورد مخالفان غیرمعاند چنین اظهار نظر فرموده است: «علی علیه السلام فرمود ای پسر قیس به خدا سوگند آن گونه که می‌گویم حق با من است و تنها دشمنان حربی و پیمان‌شکنان و حيله‌گران و منکران و معاندان از امت محمد صلی الله علیه و آله هلاک گشته‌اند. اما هر کس که به توحید دست آویخته و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و دین اسلام اقرار کرده و از صف ملت ابراهیم خارج نشده و علیه ما

ستم کاران را یاری نکرده و با ما دشمنی نورزیده ولی در امر خلافت دچار تردید شده و اهل آن را نشناخته و ولایت ما را نیز نشناخته و با ما دشمنی نورزیده است، این فرد مسلمان مستضعفی است که امید رحمت خدا بر او می‌رود و باید که از گناهانش بی‌مناک باشد» (افتخارزاده، ۱۳۷۷، ص ۱۸۳). در جای دیگر همین کتاب از ایشان نقل نموده که «سلیم گوید گفتم ای امیرمؤمنان اگر کسی در عقیده توقف کرد و به شما روی نیاورد و دشمنی هم نورزید و دوستدار شما هم نبود و از دشمنان شما هم بیزاری نجست و گفت نمی‌دانم حق کدام جریان است و در گفته‌اش هم راست گو بود چگونه است؟ فرمود: اما کسی که خدای یکتا را پرستد و به رسول خدا ﷺ ایمان آورد ولی ولایت و هدایت ما و گمراهی دشمنان ما را نشناخت و با ما دشمنی نورزید و حلالی را حرام و حرامی را حلال نکرد و بدون توجه به اختلاف آراء در اصول و فروع احکام فقط به آنچه خداوند امر و نهی فرموده عمل کرد این کس نجات یافته است» (افتخارزاده، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰).

می‌توان چنین استنباط کرد که نظر امام علی (ع) چنان که در ادامه خواهد آمد در مورد قاعدین و خودداری کنندگان از بیعت این است که گرچه به یاری حق برخاسته و دین خدا و پیشوای حق را یاری نموده‌اند و از اجتماع مسلمانان کناره‌گیری کرده‌اند و بدین لحاظ مستحق شتمات و سرزنش هستند، اما در صورتی که به باطل هم گرایش پیدا نکرده و با حق دشمنی نورزیده باشند و احکام الهی را زیر پا نهاده باشند، با دشمنان حیل‌گر و معاند در یک صف قرار نمی‌گیرند و باید آنان را به حال خود رها کرد. این بی‌اعتنایی به آنان پاسخ بی‌توجهی آنان به اجتماع مسلمین است و موجب انزوای آنها در جامعه خواهد شد.

ب - قریش (ویژه خواهان)

دومین گروه مخالف امام علی (ع) قریش هستند. این قبیله به عنوان گروه ممتازی که در دوران خلافت ابوبکر حق انحصاری خلافت را به دست آورد و در دوران

خلیفه دوم و سوم نیز این حق را مخصوص به خود می دانست. در دوران خلافت امام علی علیه السلام به عنوان یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاست نقش عمده و مهمی را در مخالفت و معاندت با آن حضرت ایفا نمود. گفتگویی از عمار یاسر با عبدالله ابن ابی ربیعہ مخزومی نقل شده که به خوبی دیدگاه قریش را نسبت به حق حکومت بازگو می نماید. در این گفتگو عبدالله ابن ابی ربیعہ به عمار یاسر می تازد که ای پسر سمیه از حد خود تجاوز کردی تو را چه کار به اینکه قریش برای خود فرمانروا تعیین می کند (قاضی زاده، ۱۳۸۳). گرچه تعدادی از تیره های قریش به یاری امام علی علیه السلام برخاستند و تعداد دیگری از قبیل طلحه و زبیر و بنی امیه در صف معاندان قرار گرفتند، اما افراد و گروه هایی از قریش به عنوان مخالف غیر معاند هم وجود داشتند که نمونه بارز آن قاعدین هستند.

امام علی علیه السلام در موارد متعدد از مخالفت و دشمنی آنان با خود اظهار نگرانی کرده اند. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ أَكْفَأُوا إِنَائِي، وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي»؛ خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می خواهم، که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و کار مرا دگرگون کردند و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه آنان سزاوارترم متحد گردیدند (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۲۱۷). در جای دیگر می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ صَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي»؛ بار خدایا از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می کنم. زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند و در غضب حق من با یکدیگر هم داستان شدند (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۱۷۲). و نیز در نامه ای به عقیل فرموده اند: «فَدَعُ عَنْكَ قُرَيْشًا وَ تَرَكَاضَهُمْ فِي الضَّلَالِ، وَ تَجَوَّأَهُمْ فِي الشَّقَاقِ، وَ جَمَاعَهُمْ فِي التَّبَةِ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِي كَاجْمَاعِهِمْ عَلَى حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلِي، فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي! فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ

سَلْبُونِي سُلْطَانِ ابْنِ أُمِّي؛ برادر! قریش را بگذار تا در گمراهی بتازند و در جدایی سرگردان باشند و با سرکشی و دشمنی زندگی کنند، همانا آنان در جنگ با من متحد شدند، آن گونه که پیش از من در نبرد با رسول خدا ﷺ هماهنگ بودند. خدا قریش را به کیفر زشتی‌هایشان عذاب کند، آنها پیوند خویشاوندی مرا بریدند و حکومت فرزند مادرم را از من ربودند (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۳۶). در گفتگویی که بین عبدالله بن عباس و خلیفه دوم صورت گرفته، عمر به ابن عباس می‌گوید: «ای ابن عباس پدر تو عموی پیامبر بود و تو پسر عم پیامبری. چه چیز قومتان (قریش) را از شما باز داشت؟ گفتم نمی‌دانم. گفت ولی من می‌دانم خلافت شما را خوش نداشتند. گفتم چرا؟ گفت خدایا ببخش، خوش نداشتند که پیامبری و خلافت را با هم داشته باشید و بدان بیالید» (مادلونگ، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲).

همچنان که ملاحظه می‌شود امام علی (ع) مصادیق مخالفت قریش را با خود، غصب خلافت و دشمنی و مخالفت با ایشان و کوچک شمردن منزلت ایشان و جنگ با آن حضرت می‌داند. طبعاً امام در برخورد با این گروه نیز مانند مخالفان پیشین به راهنمایی و هدایت و تبیین حقانیت خود پرداخته‌اند. در مواردی آنان را سرزنش و مذمت نموده و گمراهی‌شان را یادآوری فرموده‌اند. آشکارکردن گمراهی آنان مردم را از پیروی از افراد سرکش این قبیله بازداشته است، اما در مواردی که مخالفین به هیچ چیز جز مبارزه و نبرد راضی نبوده‌اند و اقدامات آنان موجب سلب امنیت جامعه و تهدید حکومت اسلامی بوده، ناچار با آنان جنگیده‌اند.

ج - خودداری کنندگان از شرکت در جنگ (عافیت طلبان)

سومین گروه مخالفین امام علی (ع) افرادی هستند که علی‌رغم بیعت با ایشان از شرکت در جنگ‌ها و مبارزه با طغیان‌گران و ستم‌گران و منحرفان خودداری

نموده‌اند. چنان که پیش از این در صفحه ۵ همین مقاله آمد امام علیه السلام پس از اطلاع از عدم همراهی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و اسامة بن زید به آنان یادآوری کرد که با آنکه بیعت من بر گردن شماست، شما را مجبور نمی‌کنم که همراه من بیایید. در ادامه این روایت آمده که «حضرت علیه السلام از آنان پرسید: چه چیز موجب شده است از همراهی با من خودداری کنید؟ خلاصه جواب آنها این بود که می‌ترسیم مؤمنی را بکشیم. امام علیه السلام فرمود هر شیفته و به فتنه در افتاده را نمی‌توان سرزنش کرد. مگر شما در بیعت من نیستید؟ گفتند آری. فرمود بروید که به زودی خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد کرد» (مفید، بی‌تا، ص ۴۰).

طبری نوشته است «علی کمیل نخعی را به طلب عبدالله بن عمر فرستاد که وی را بیاورد و بدو گفت با من (برای مقابله با شورش طلحه و زبیر) بیا. گفت من با مردم مدینه‌ام، من یکی از آنها هستم، بیعت کردند و من نیز به بیعت آنها بیعت کردم و از آنها جدا نمی‌شوم، اگر آنها برون شدند من نیز برون می‌شوم و اگر بجا ماندند من نیز بجا می‌مانم. گفت ضامنی بده که برون نخواهی رفت گفت ضامن نمی‌دهم گفت اگر بدخویی ترا در کودکی و بزرگی نمی‌دانستم حیرت می‌کردم و لش کنی من ضامن او هستم» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۵۱). «آن گاه عبدالله بن عمر سوی مدینه بازگشت و شنید که کسان می‌گفتند به خدا نمی‌دانیم چه کنیم که در این کار به شبهه افتاده می‌مانیم تا کار روشن شود و ابهام برخیزد» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۵۲). و نیز نوشته «طلحه گوید وقتی علی اطاعت مردم مدینه را که مایه نصرت او توانست شد چنان که می‌خواست ندید سران اهل مدینه را فراهم آورد و به سخن ایستاد» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۵۲)، و نیز نوشته «وقتی زیاد بن حنظله دید که مردم از همراهی علی طفره می‌روند پیش وی رفت و گفت هر که طفره رود ما با تو می‌مانیم و در جلو رویت جنگ می‌کنیم» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۵۲). براساس روایات متعدد تاریخی کناره‌گیری و عدم همراهی با آن حضرت در

فتنه ناکشین منحصر به مردم مدینه نبود. طبری نوشته «طلحه بن اعلم گوید علی، محمد بن ابی بکر و محمد بن عون را سوی کوفه فرستاد. مردم برای مشورت درباره حرکت پیش ابوموسی آمدند. ابوموسی گفت راه آخرت این است که بمانید و راه دنیا این است که حرکت کنید، خودتان دانید. گوید گفته او به دو محمد رسید و از او دوری گرفتند و سخنان درشت گفتند. ابوموسی گفت به خدا بیعت عثمان به گردن من و یار شماست، اگر بخواهیم جنگ کنیم جنگ نمی کنیم تا همه قاتلان عثمان هر کجا باشند کشته شوند» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۵۲).

«زیاد بن ابی سفیان از جمله کناره گیران (جنگ جمل) بود که در جنگ حضور نیافته بود و در خانه نافع بن حارث بود، وقتی علی علیه السلام از کار بیعت فراغت یافت عبدالرحمان بن ابی بکره جزء امن خواهان پیامد و سلام گفت. علی علیه السلام گفت عموی تو به جای نشست و مراقب ماند. گفت ای امیرمؤمنان او دوستدار تو است به خوشدلیات علاقه دارد ولی شنیده ام که بیمار است. از او خبر بگیرم و بیایم (عبدالرحمان علی را پیش او برد)، علی گفت به جای ماندی و مراقب بودی. زیاد دست بر سینه نهاد و گفت این درد مشخص است. آن گاه از علی عذر خواست که عذر وی را پذیرفت و با وی مشورت کرد» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۴۷۷).

رفتار امام علی علیه السلام با عافیت طلبان

امام علی علیه السلام در مورد این گروه از مخالفان نیز سرزنش و شماتت آنها را برگزید و از آنان به عنوان کسانی یاد کرد که حق را خوار کردند، اما باطل را هم یاری نمودند «و قال علیه السلام: فی الذین اعتزلوا القتال معه: خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ» (شریف رضی، ۱۳۸۳، حکمت ۱۸).

اما نسبت به قاعدین این گروه را بیشتر مورد سرزنش قرارداد و به مردم نیز امر

نمود ضمن سرزنش، آنان را در انزوا قرار دهند و از خود برانند. آن حضرت علیه السلام در اولین خطابه خود در مسجد اعظم کوفه چنین فرمود: «هلا من آن مردانتان را که از یاری من کوتاهی کردند، ملامت و نکوهش می کنم. آنان را از خود برانید و سخنان ناخوشایند (که در خور آنند) به گوششان فرو خوانید تا سرزنش شوند و حزب خدا به گاه جدایی از آنان باز شناخته شود. مالک بن حبيب یربوعی که فرمانده شرطه او بود برخاست و گفت به خدا سوگند من راندن و زشت شنواندن را برای آنان کم می دانم. سوگند به خدا اگر فرمان دهی آنان را بکشیم. علی علیه السلام گفت منزله است خدا ای مالک از اندازه در گذشتی و از حد تجاوز کردی و در تندروی غرقه شدی! گفت ای امیرمؤمنان، پاره ای بیدادی (و سخت گیری) در برخی کارها آدمی را از سازش با دشمنان بی نیاز می سازد. علی علیه السلام گفت: ای مالک! چنین نیست خداوند حکم خود را داده که قتل نفسی برابر نفسی است، پس چه جای بیدادگری باشد. او فرموده است مَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا، و اسراف در قتل آن است که کسی را که (هیچ یک از کسان) تو را نکشته است بکشی و خداوند (ما را) از آن بازداشته و آن بیداد باشد» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۱۷). همچنین در مورد برخورد آن حضرت علیه السلام با افرادی که از حضور در نبرد جمل خودداری نموده بودند روایات دیگری وجود دارد که موضع ایشان را در قبال این افراد مشخص می نماید. «محمد بن مخنف گفته هنگامی که علی علیه السلام از بصره آمد ... با او به کوفه آمدم. برابرش مردانی بودند که توبیخشان می فرمود و به آنان می گفت چه چیز شمار را که اشراف قوم خود هستید بر آن داشت که از یاری من طفره زنید؟ به خدا سوگند اگر این (کندی شما) از سستی نیست و زاییده کوتاهی شماست شما هلاک شونده اید و به خدا سوگند اگر از جهت شک شما در فضل و (لزوم) پشتیبانی از من بود به راستی شما دشمن محسوب می شوید» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۲۱). همچنین در کتاب وقعه صفین، نصر بن مزاحم روایتی از سخنان

خفاف بن عبدالله در حضور معاویه آورده که گفته «علی آماده حرکت (به سوی بصره) شد و مهاجران و انصار سر به فرمان او نهادند و خود مایل به جنگ نبود و سه نفر هم فکرش بودند؛ سعد بن مالک و عبدالله بن عمرو و محمد بن مسلمه. پس هیچ کس را به اکراه وادار نکرد» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۹۸). اما در مورد افرادی که موقعیت خاصی داشتند علاوه بر سرزنش و توبیخ و یادآوری زشتی نافرمانی آنان، اقدامات دیگری انجام دادند که نمونه آن عزل ابوموسی اشعری از امارت کوفه است. «هاشم (بن عتبّه) به علی علیه السلام نوشت که من پیش مردی (ابوموسی) دغل و مخالف آمده‌ام که دغلی و دشمنی وی عیان است. علی علیه السلام، حسن علیه السلام و عمار بن یاسر را فرستاد که مردم را سوی او حرکت دهند. قرظّه بن کعب انصاری را نیز امارت کوفه داد و همراه وی به ابوموسی نوشت، اما بعد پنداشتم علاقه تو به این کار که خدایت از آن بی نصیب کند مانع از آن می‌شود که با دستور من مخالفت کنی. حسن علیه السلام و عمار را فرستادم که مردم را حرکت دهند. قرظّه بن کعب را زمامدار شهر کردم. از کار ما با مذمت و خفت کناره کن. اگر نکنی گفته‌ام تو را بیرون کند، اگر مقاومت کنی و بر تو غلبه یابد پاره پاره‌ات کند» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۴۲۵).

بازماندگان از صفین بیشتر و متنوع‌تر از بازماندگان از جمل بودند. تبلیغات معاویه و منفعت‌طلبی و عافیت‌طلبی سران برخی قبایل نیز به تردید و دودلی دامن می‌زد. «علی علیه السلام بر فراز منبر به خطبه ایستاد و من هنگامی که مردم را تشویق می‌کرد و به لشکرکشی به صفین برای پیکار شامیان امر می‌فرمود پای منبر بودم. نخست به سپاس و ستایش خدا پرداخت و سپس گفت پیش به سوی دشمنان سنت‌ها و قرآن پیش به سوی بازمانده احزاب قاتلان مهاجران و انصار. بعد مردی از بنی فزاره که او را اربد می‌خواندند برخاست و گفت آیا می‌خواهی ما را بر سر برادران خویش، مردم شام بتازانی که آنان را به خاطر تو بکشیم، همان گونه که ما را بر سر برادرانمان مردم بصره راندی و ایشان را کشتیم؟ هان به خدا که ما

دیگر چنان نکنیم. پس اشتر برخاست و گفت ای مردم به راستی این کیست؟ مرد فزاری گریخت و مردم سر در پی او نهادند» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴).

«چون علی علیه السلام به مردم فرمان حرکت به شام داد، عبدالله بن معتم عسبی و حنظله بن ربیع تمیمی با دو گروه انبوه از غطفان و بنی تمیم بر امیرمؤمنان وارد شدند. تمیمی به او گفت ای امیرمؤمنان ما به خیراندیشی نزد تو آمده ایم و نظر ما نظری به سود توست آن را رد مکن زیر آراء ما با تو و همراهان توست. درنگ کن و به این مرد (معاویه) نامه بنویس و در پیکار با مردم شام شتاب مکن، زیرا من به خدا نمی دانم و معلوم نیست که چون رویارو شویم پیروزی از آن کدام و شکست نصیب که خواهد بود. آن گاه ابن معتم برخاست و سخن گفت و گروهی که با آن دو آمده بودند سخنانی از همان دست گفتند... پس معقل بن قیس یربوعی ریاحی برخاست و سوی امام آمد و گفت ای امیرمؤمنان به خدا سوگند که اینان از راه خیرخواهی نزدت نیامده اند و جز به فریبکاری به حضورت نرسیده اند از آنها پرهیز که دوست نماترین دشمنانند. و مالک بن حبیب (به امام) گفت ای امیرمؤمنان به من خبر رسیده که این حنظله با معاویه مکاتبه دارد او را به ما بسپار که زندانش کنیم تا تو نبردت را به پایان رسانی و بازگردی. عیاش بن ربیع و قائد بن بکیر که هر دو از بنی عبس بودند حضور علی علیه السلام ایستادند و گفتند ای امیرمؤمنان این رفیق ما عبدالله بن معتم خود به ما خبر داده که با معاویه مکاتبه دارد پس تو یا خود او را زندانی کن یا دست ما را بر او باز بگذار که به زندانش افکنیم تا نبردت را به پایان رسانی و آن دو پیایی می گفتند آیا این است پاداش کسی که به سود شما نظر داده است؟ علی علیه السلام به آن دو گفت خدا میان من و شماست و من شما را بدو وامی گذارم و در برابر شما بدو اعتماد می کنم هر جا خواهید بروید» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۱۳۶).

«بیشی از مردم برای عزیمت و جهاد به علی علیه السلام پاسخ مثبت دادند، جز اینکه یاران عبدالله بن مسعود که عبیده السلمانی و همراهانش نیز با آنان بودند نزد وی

آمدند و به او گفتند ما با تو رهسپار می‌شویم، ولی در لشکرگاه شما فرود نمی‌آییم و خود اردویی جداگانه می‌زنیم، تا در کار شما و شامیان بنگریم. هرگاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست دست یازید یا گردنکشی و ظلمی از او سر زد ما بر ضد او وارد پیکار می‌شویم. علی علیه السلام گفت آفرین خوش آمدید، این به معنی به کار بردن بصیرت در دین و کار بستن دانش در سنت است و هر کس به چنین پیشنهادی راضی نشود بی‌گمان خائن و ستم‌گر باشد. پاره‌ای دیگر از یاران عبدالله بن مسعود که ربیع بن خثیم با آنان بود و آن روز چهار صد تن می‌شدند نزد وی آمدند و گفتند ای امیرمؤمنان ما با وجود شناخت فضل و برتری تو در این پیکار (داخلی) شک داریم. نه ما و نه تو و نه دیگر مسلمانان از وجود افرادی که با دشمنان برون مرزی پیکار کنند بی‌نیاز نیستیم. پس ما را در برخی مرزها بگمار که آنجا باشیم و در دفاع از مردم آن مناطق بجنگیم. پس علی علیه السلام او را به حدود ری فرستاد و نخستین پرچمی که در کوفه بسته شد پرچم (مأموریت مرزداری) ربیع بن خثیم بود» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۱۶۱). «علی علیه السلام باهلان را که خوش نداشتند با او رهسپار صفین شوند بخواند و گفت ای گروه باهله من خدا را گواه می‌گیرم که شما مرا دشمن می‌دارید و من نیز شما را دوست ندارم، پس سهم خود را برگیرید (که عطایان را به لقایان بخشیدم) و به دیلم روید» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۱۶۲). همچنان که از روایات فوق به روشنی پیداست عافیت طلبان جمل اولاً تعداد محدودتری بودند و ثانیاً علت عدم همراهی خود را فقط عدم تشخیص حق و باطل و ترس از جنگیدن و کشتن مؤمنان می‌دانستند، در حالی که براساس روایاتی که ذکر شد عافیت طلبان صفین، اگر چه در بین آنان گروه‌هایی وجود دارند که جنگ با مسلمانان را محل تردید دانسته و آن را ناخوش دارند، اما عده‌ای از آنان با طرح تعصبات قبیله‌ای، جنگیدن با خویشان شامی خود را برنمی‌تابند و عده‌ای که آشکارا با دشمن رابطه دارند در نتیجه جنگ القاء تردید نموده و بنابراین مخالف

جنگ با دشمن هستند. این نکته نیز بارز است که عافیت‌طلبان در گروه‌های بزرگ به امام علیه السلام مراجعه نموده و نشان دادن تعداد افراد خود و اطاعت گروه از سران را برگ برنده‌ای در تحمیل نظر خود می‌دانند. اما علی علیه السلام علاوه بر سرزنش و منزوی کردن عافیت‌طلبان همچنان که گذشت علی‌رغم گذشت و رها کردن افرادی که دشمنی آنان آشکار نبود، نسبت به برکناری و تهدید کارگزاران ناشایسته‌ای همچون ابوموسی اشعری اقدام فرمود و باهلایان را که به فرموده خودش با او دشمن بودند تبعید کرد. آن حضرت علیه السلام ضمن خودداری از اعمال مجازات سنگین برای افراد جامانده از سپاه، رئیس شرطه خود را به اعزام سربازان بازمانده فرمان داد و در سخنان هنگام عزیمت از نخیله فرمود: «پس مبادا عقب بمانید و دست به دست کنید چه من مالک بن حبیب یربوعی را به جای خود گماشته‌ام و به او دستور داده‌ام که هیچ سرباز جامانده‌ای را رها نکند مگر آنکه او را به شما ملحق سازد انشاءالله. پس معقل بن قیس ریاحی در حضورش برخاست و گفت ای امیرمؤمنان به خدا سوگند که جز سست اعتقاد بدگمانان از تو عقب نمی‌ماند و جز منافقی (دوروی) با تو تعلق و طفره روا نمی‌دارد. به مالک بن حبیب بفرمای که جاماندگان را گردن زند. علی علیه السلام گفت من دستور خود را به او داده‌ام و او انشاءالله در کار خود کوتاهی نمی‌کند» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۱۸۵). امام علیه السلام در مقابل افراد سرشناسی که با دشمن رابطه داشتند و با گروه خود به دشمن پیوستند (مانند حنظله بن ربیع که پیشنهاد تأخیر جنگ را مطرح نمود) برخورد شدیدتری نمودند. «اندکی بعد علی علیه السلام به دنبال همین حنظله بن ربیع معروف به حنظله کاتب که از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود فرستاد (و چون آمد) به او گفت ای حنظله آیا بر ضد منی یا با منی؟ گفت نه بر ضد توام و نه با تو هستم. گفت پس چه می‌خواهی؟ گفت خواهم که مرا به رُها بفرستند، زیرا خود فرجی باشد. در آنجا درنگ می‌کنم تا این جریان سپری شود. وابستگان او خشمگین شدند... و گفتند به خدا سوگند اگر همراه این بزرگ‌مرد و با ما نیایی

نمی‌گذاریم فلان زن - همسرش - و فرزندش با تو بیایند و اگر خلاف این اراده کنی تو را می‌کشیم. او گفت مهلتم دهید تا بیندیشم و چون شب در آمد، سوی معاویه گریخت. ابن معتم هم با او به معاویه پیوست به همراه یازده تن از قوم ابن معتم و بیست و سه تن از مردان قوم حنظله. چون حنظله گریخت علی علیه السلام فرمان داد تا خانه‌اش را ویران کنند» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸).

د - سران متکبر و خودپسند (خودبینان)

همچنان که پیش از این گذشت در میان جامعه اسلامی تعصب قبیله‌ای و نژادی که در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کم رنگ شده و جای خود را به اخوت اسلامی و صله رحم براساس موازین اسلامی داده بود با رحلت آن حضرت و خلافت خلفای اول و دوم و سوم دوباره رشد نمود و زمینه رشد این شجره نامبارک را که سیاست سلطه قریش بر غیر قریش و عرب بر غیر عرب بود فراهم کرد. در دوران امام علی علیه السلام نیز بعضی از سران قبایل که با ایشان بیعت نموده و یا حتی در سپاه حضرت حضور داشتند با تعصبات پوچ و خودپسندی، در صدد احیاء افتخارات قبیله‌ای خود و برتر نشان دادن خود نسبت به دیگران بودند. عده‌ای از آنان به صراحت ملاک و معیارهای قبیله‌ای و نه حق و باطل بودن امور را ملاک تصمیم‌گیری‌های خود می‌دانستند. نمونه بارز این افراد اشعث بن قیس است. در جریان انتخاب حکمین پس از اینکه امام علیه السلام عبدالله بن عباس را برای حکمیت پیشنهاد کردند «اشعث گفت نه به خدا سوگند تا قیام قیامت نباید در میانه ما دو تن از قبیله مضر داوری کنند. اگر او (معاویه) مردی از قبیله مضر را گماشته است من مردی از یمانیان را قرار می‌دهم. علی علیه السلام گفت من بیم آن دارم که (این) یمانی (محبوب) شما فریب بخورد، زیرا عمرو چون امری را به هوای نفس و مراد دل خود بگذراند به هیچ روی خدا را در نظر نمی‌گیرد. اشعث گفت به خدا سوگند اگر پاره‌ای به ناخواست ما داوری کنند، ولی یکی از داوران یمانی باشد ما را خوشتر از آنکه (پاره‌ای) به خوشایند و مراد ما داوری کنند، اما

هر دو داور از قبیله مضر باشند» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۵، ص ۶۸۹). آنچه در سخنان اشعث دیده می‌شود فقط رقابت و چشم و هم‌چشمی قبیله‌ای است و به گفته خودش وقتی یکی از اعراب عدنانی به عنوان حکم قرار گرفت فرد دیگر باید حتماً از قحطانیان باشد و لو اینکه از نتیجه کار آنان مطمئن نبوده و به آن راضی نباشیم. امام علی علیه السلام به درستی، خطر وجود چنین افرادی را به امت اسلامی گوشزد نموده و به معرفی آنان پرداخته‌اند: «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبَرَاتِكُمْ! الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ، وَتَرْفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَالْقَوَا الْهَاجِنَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَجَاحِدُوا اللَّهَ مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَمُغَالَبَةً لِلْآيَةِ، فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصِيَّةِ، وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَسُيُوفُ إِعْتِرَازِ الْجَاهِلِيَّةِ»؛ آگاه باشید زنه‌ار زنه‌ار از پیروی و فرمانبری سران و بزرگان‌تان. آنان که به حسب و نسب خود می‌نازند و خود را بالاتر از آنچه هستند می‌پندارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند و نعمت‌های گسترده خدا را انکار می‌کنند تا با خواسته‌های پروردگاری مبارزه کنند و نعمت‌های او را نادیده انگارند، آنان شالوده تعصب جاهلی و ستون‌های فتنه و شمشیرهای تفاخر جاهلیت هستند» (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۱۹۲). این خطبه (خطبه قاصعه) در پایان عمر شریف امام علی علیه السلام ایراد گردیده و همچنان که ملاحظه می‌شود ایشان ضمن برشمردن صفات این قبیل افراد آنان را اساس و شالوده عصیت و پایه‌های فتنه می‌شمارند. چه هشداری از این بالاتر که امام علیه السلام با روش‌بینی خاص خود در دوران فتنه، ارکان و پایه‌های آن را آشکارا معرفی نموده و مردم را از اطاعت از این گروه برحذر می‌دارند. آنچه از کلام امام علیه السلام قابل استنباط است، اینکه علاوه بر صفات ذمیمه تکبر و خودبرتربینی، نسبت دادن کارهای نادرست به خداوند و ایجاد انحراف فکری در توده مردم و انکار و ناچیز شمردن نعمت‌های الهی (که به یقین رهبران پاک و برگزیده نیز از نعمت‌های الهی هستند که اینان در صدد برتری‌جویی بر رهبران الهی هستند) از ویژگی‌های این گروه است. اینان

برنده‌ترین و کارآمدترین ابزار برای تفاخرهای جاهلی هستند و مفاخره‌های جاهلی به وسیله این گروه احیاء و منتشر می‌شود. نکته قابل ذکر دیگر اینکه اطاعت و پیروی مردم از این ارکان فتنه، ساختمان فتنه را کامل نموده و کمک مهمی به آنان در جهت پیشبرد اهداف جاهلی‌شان به شمار می‌رود. در جای دیگری آن حضرت علیه السلام در مورد آغاز فتنه‌ها چنین فرموده‌اند: «همانا آغاز پدید آمدن فتنه‌ها خواسته‌های نفسانی است و احکامی نو که از آنها پیروی می‌شود و در آنها با کتاب خدا مخالفت می‌شود و گروهی از مردان از گروهی دیگر به خلاف دین خدا یاری می‌جویند» (ابوجعفر اسکافی، ۱۳۷۴). در خطبه قاصعه، حضرت امام علی علیه السلام مردم را از پیروی از گروه دیگری نیز بر حذر می‌دارند و آن افراد فرومایه هستند. فرومایگانی که با درآمیختن با توده مردم عقاید و نیات باطل خویش را با نیات پاک و صادق مردم مخلوط نموده و ابزار شیطان برای گمراه کردن مردم هستند. «وَلَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدَرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ ادْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَ هُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَ أَحْلَاسُ الْعُقُوقِ، اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ، وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ، وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتَرَاقًا لِعُقُولِكُمْ، وَ دُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ، وَ نَفْثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ، فَجَعَلَكُمْ مَرْمَى نَبْلِهِ، وَ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، وَ مَأْخَذَ يَدِهِ؛» و از فرومایگان اطاعت نکنید آنان که تیرگی‌شان را با صفای خود نوشیدید و بیماری‌شان را با سلامت خود درهم آمیخته‌اید و باطل آنان را با حق خویش مخلوط کرده‌اید، در حالی که آنان ریشه همه فسق‌ها و انحرافات و همراه انواع گناهان‌اند. شیطان آنها را برای گمراه کردن مردم مرکب‌های رام قرار داد و از آنان لشکری برای هجوم به مردم ساخت و برای دزدیدن عقل‌ها و داخل شدن در چشم‌ها و گوش‌های شما آنان را سخنگوی خود برگزید (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۱۹۲).

امام علیه السلام در خطبه ۱۹ به طور مشخص و در پاسخ جسارت اشعث بن قیس، او را منافق و متکبر نامیدند که با خویشان و بستگان خود نیز وفاداری ننموده و آنان

را به مرگ و نابودی کشانده است.

هـ- غارتگران اموال عمومی (خائنان)

یکی از اولین اقدامات امام علی علیه السلام در دوران حکومت، برکناری عاملان عثمان بود و در این کار، یعنی برکنار نمودن حکمرانان نالایق، آن چنان جدی و قاطع بود که در مقابل پیشنهاد اینکه تا زمان ثبات حکومت خود آنان را در کارشان نگهدارد فرمود: «به خدا اگر فقط لختی از روز باشم به رأی خویش کار می کنم و این جمع و امثال آنها را به کار نمی گمارم» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۴۱). عدم تحمل کارگزاران خائن و نالایق اختصاص به عاملان عثمان نداشت. شواهدی وجود دارد که امام علی علیه السلام هنگام نصب کارگزاران، با آنان اتمام حجت نموده که در صورت تخلف، آنان را از کار برکنار خواهد نمود: «آنچه را به تو فرمان می دهم عمل کن و اگر با فرمان من مخالفت کنی خداوند تو را مؤاخذه می فرماید. وانگهی اگر خلافتی از تو به اطلاع من برسد به خواست خداوند تو را از کار برکنار می کنم» (ابوجعفر اسکافی، ۱۳۷۴). در حکومت خود نیز به محض احساس خطر خیانت و ناپاکی به کارگزاران خود هشدار می داد و اگر خیانت آنان محرز می شد فوراً آنان را برکنار و بازخواست می کرد و اموال عمومی را از آنان مطالبه می نمود. در نامه ای به زیاد بن ابیه جانشین استاندار بصره نوشته اند: «وَ إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فَيْءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَعِيلَ الْأَمْرِ، وَ السَّلَامُ»؛ همانا من به راستی به خدا سوگند می خورم اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده و در هزینه عیال درمانده و خوار و سرگردان شوی» (شریف رضى، ۱۳۸۳، نامه ۲۰) و در نامه دیگری به یکی از کارگزاران خود که مرتکب خیانت شده بود نوشته اند: «وَ لَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا، لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَ شِسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَ

مَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَعْرٌ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى خِيَانَةٍ. فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ اگر آنچه به من گزارش رسیده درست باشد شتر خانه‌ات و بند کفش تو از تو با ارزش‌تر است و کسی که همانند تو باشد نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند یا ارزش او بالا رود یا شریک در امانت باشد یا از خیانتی دور ماند پس چون این نامه ام به دست تو رسد نزد من بیا انشاء الله (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۷۱). آن حضرت علیه السلام معتقد بود امام باید وظایف خود را مطابق آنچه خداوند به عهده‌اش نهاده به انجام رساند و از کارهای ناپسند (احتمالی) کارگزاران خود در پیشگاه خداوند تبرا جوید همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله از رفتار خالد بن ولید بیزاری جست (ابوجعفر اسکافی، ۱۳۷۴). فردی از کارگزاران امام علیه السلام به نام مصقلة بن هبیره، اسیران بنی ناجیه را که بر آن حضرت علیه السلام خروج کرده بودند خرید و آزاد کرد، اما وقتی از او غرامت خواستند به سوی معاویه گریخت. امام فرمود: «خدا لعنتش کند چرا همانند آقا عمل کرد و همانند بنده فرار کرد و همانند بدکار خیانت کرد ... گوید آن گاه علی علیه السلام سوی خانه وی رفت و آن را بگشود و درهم کوفت» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶۸). و در نامه به یکی دیگر از کارگزاران خود، که در اموال عمومی خیانت کرده بود نوشته‌اند: «اتَّقِ اللَّهَ، وَارْجِعْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعَذِّبَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ، وَلَا ضَرْبَتَكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ! وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ، مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفِيرًا مِنِّي بِإِرَادَةٍ، حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا، وَأُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتَيْهِمَا؛ پس از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم تو را کیفر خواهم کرد که نزد خدا عذرخواه من باشد و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد

دوزخ گردید. سوگند به خدا اگر حسن و حسین علیهما السلام چنان می کردند که تو انجام دادی از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آنکه حق را از آنان باز پس ستانم و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم (شریف رضی، ۱۳۸۳، نامه ۴۱). پس برخورد امام علی علیه السلام با خائن، شامل اتمام حجت و انداز و هشدار و توبیخ و تهدید و برکنار کردن و اعلام خیانت آنان و باز پس گرفتن اموال غارت شده و نابود کردن خانه آنان بوده که مجازات های مذکور، که براساس نوع و میزان خیانت و شرایط آنان به مقتضای عدالت انجام می شد، باعث عبرت دیگران و اعتماد عمومی مردم و بازگشت اموال عمومی می گردید.

و - منتقدین بی انصاف (حق گریزان)

امام علی علیه السلام در حکومت خود بر حق انتقاد و مشورت مردم در امور حکومت اصرار داشت و در سخنان آن حضرت فراوان توصیه به انتقاد و مشورت به چشم می خورد: «لَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَّارَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِقْلَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي؛» با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند حرف نزنید و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند دوری نجوید و با ظاهرسازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید. و در ادامه فرموده اند: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ؛» پس از گفتن حق یا مشورت در عدالت خودداری نکنید (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۲۱۶).

در دوران حکومت آن حضرت هم به جز بیان نظر و پیشنهاد یا انتقاد افراد عادی، تعدادی از مخالفان در سخنانی تند و گزنده از ایشان انتقاد نموده اند که موارد ذیل از آن جمله است و به خوبی نحوه برخورد حضرت با این گونه افراد دریافت می شود «علی علیه السلام به روز دوشنبه سوی بصره آمد (بعد از جنگ جمل) و به مسجد رفت و نماز کرد و وارد بصره شد و کسانی پیش وی آمدند، آن گاه

بر استر خویش سوی عایشه رفت و چون به خانه عبدالله بن خلف رسید که بزرگ‌ترین خانه بصره بود، زنان را دید که با عایشه بر عبدالله و عثمان پسران خلف می‌گریستند. صفیه دختر حارث نیز روسری داشت و می‌گریست و چون علی‌علیه‌السلام را بدید گفت ای علی ای قاتل دوستان، ای متفرق کننده جمع، خدا فرزندان را یتیم کند، چنان که فرزندان عبدالله را یتیم کردی. گوید علی‌علیه‌السلام جوابی نداد و همچنان آرام پیش عایشه رفت و به او سلام گفت و پیش وی نشست و گفت صفیه با ما درشت گویی کرد، به خدا از وقتی که دختر بود دیگر او را ندیده بودم. گوید چون علی‌علیه‌السلام بیرون آمد صفیه پیش آمد و همان سخنان را تکرار کرد. علی‌علیه‌السلام استر خویش را بداشت و به درها که در خانه بود اشاره کرد و گفت قصد آن دارم که این در را بگشایم و کسانی را که آنجا هستند بکشم. سپس این در را بگشایم و کسانی را که آنجا هستند بکشم سپس این در را بگشایم و کسانی را که آنجا هستند بکشم. و چنان بود که از زخمیان به عایشه پناه برده بودند و علی‌علیه‌السلام از بودنشان خبر یافته بود اما تغافل کرده بود. صفیه از شنیدن این سخنان خاموش شد و علی‌علیه‌السلام برون رفت. گوید یکی از ازدیان گفت به خدا نباید این زن جان از دست ما بدر برد، اما علی‌علیه‌السلام خشمگین شد و گفت خاموش! پرده‌ای را پاره مکن و وارد خانه‌ای مشو و زنی را آزار مکن هر چند به عرض شما بد گویند و امیران و پارسایان را سفیه شمرند که زنان ضعیف‌اند. ما دستور داشتیم از زنان مشرک نیز دست بداریم مردی که زنی را مکافات دهد و او را بزند مایه ننگ باقیمانده خود شود. نشنوم کسی متعرض زنی شده که او را چون بدترین مردم عقوبت می‌کنم (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۴۷۳).

«عبدالملک بن ابی حره حنفی گوید روزی علی‌علیه‌السلام سخن می‌کرد؛ در اثنای سخنش از اطراف مسجد بانگ حکمیت خاص خداست (لا حکم الا لله) برآوردند. علی‌علیه‌السلام گفت الله اکبر سخن حقی است که منظور باطل از آن دارند. اگر خاموش مانند جزء جماعت ما باشند، اگر سخن کنند با آنها حجت گوییم و

اگر بر ضد ما قیام کنند، به جنگشان برویم» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۵۹۴).

«کثیر بن بهز حضرمی گوید روزی علی علیه السلام میان کسان به سخن ایستاده بود یکی از گوشه مسجد گفت حکمیت خاص خداست دیگری نیز برخاست و چنان گفت، آن گاه تنی چند، پیاپی (حکمیت خاص خداست) گفتند. علی علیه السلام گفت الله اکبر سخن حقی است که منظور باطل از آن دارند، سه چیز را درباره شما رعایت می کنیم، مادام که جزء ما باشید به مسجدهای خدا راحتان می دهیم که در آنجا ذکر خدا کنید، مادام که با ما همدستی کنید. غنیمت را از شما باز نمی داریم و با شما جنگ نمی کنیم تا خودتان آغاز کنید. آن گاه سخن خویش را از همانجا که بریده بود از سر گرفت» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۵۹۵).

«عبدالله بن فقیه گوید خریث با سی سوار از یاران خویش به جانب علی علیه السلام آمد و پیش وی ایستاد و گفت به خدا ای علی دستور تو را اطاعت نمی کنم و پشت سرت نماز نمی خوانم و فردا از تو جدا می شوم. گوید این حادثه پس از آن بود که حکمان رأی داده بودند. علی علیه السلام گفت مادرش عزادارت شود. در این صورت عصیان پروردگار خویش کرده ای و پیمان شکسته ای و جز خویشتن را زیان نرسانی بگو چرا چنین می کنی؟ گفت به سبب آنکه در کار قرآن حکمیت آورده ای و به هنگام حادثه در کار سستی کرده ای و به کسانی که ستم گر خویش بوده اند اعتماد کرده ای، من با تو مخالفم و با آنها کینه توز و از همه تان جدایی می گیرم. علی علیه السلام گفت بیا تا قرآن را برای تو بخوانم و درباره سنت با تو سخن کنم و چیزهایی از مطالب حق را که از تو بهتر می دانم با تو بگویم، شاید آنچه را اکنون نمی دانی بدانی. گفت پیش تو باز می گردم. علی علیه السلام گفت شیطان تو را گمراه نکند و نادانی به سبکسری نکشاند، به خدا اگر از من هدایت جویی و اندرز خواهی و پذیری به راه رشادت می برم» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۶۴۶). اما راوی گفته وقتی احتمال جدا شدن او را دادم به نزد حضرت رفتم و جریان را گفتم و «گفتم ای امیرمؤمنان چرا هم اکنون او را نمی گیری که پیمان

بگیری یا بداری؟ گفت اگر با همه کسانی که از آنها بدگمانیم چنین کنیم زندان‌هایمان پر از آنها شود. رأی من این است که دستگیری و حبس و کیفرشان وقتی باید که مخالفت ما را علنی کنند» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۶۴۸). در خطابه‌ای ضمن مذمت کوفیان به جهت سستی و نافرمانی آنان فرموده «إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ، وَ يُقِيمُ أَوْدَكُمْ، وَ لَكِنِّي وَ اللَّهِ لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي»؛ و من می‌دانم چگونه باید شما را اصلاح و کجی‌های شما را راست کرد، اما اصلاح شما را با فاسد کردن روح خویش جایز نمی‌دانم» (شریف رضی، ۱۳۸۳، خطبه ۶۹).

در جای دیگر فرمود «یک بار یکی پیش من آمد و گفت در میان یاران تو کسانی هستند که بیم دارم از تو جدایی گیرند. درباره آنان چه رأی داری؟ گفتم به سبب تهمت مؤاخذه نمی‌کنم و به موجب گمان عقوبت نمی‌کنم و جز با کسی که به مخالفت و دشمنی من برخاسته باشد و آشکارا دشمنی کرده باشد جنگ نمی‌کنم، آن هم پس از آنکه دعوتش کنم و اتمام حجت کنم، اگر توبه کرد و به سوی ما بازگشت از او می‌پذیریم که برادر ماست و اگر نپذیرفت و به جنگ ما مصمم بود از خدا بر ضد وی کمک خواهیم و با او جنگ کنیم» (طبری، ۱۳۷۵، ص ۲۶۶۸). ملاحظه می‌شود که آن حضرت در مواجهه با حق‌گريزان نیز بر اصول اعتقادی خویش با کمال صلابت ایستاده در راهنمایی و هدایت و خیرخواهی آنان کوشش نموده و سخنان باطل یا تأویل‌های ناروای آنها را با سخنان متین و منطقی پاسخ گفته است. برخورد با زنانی که زبان به ناسزاگویی می‌شمرند را شایسته نمی‌داند و منتقدان بی‌انصاف را تا آخرین حد ممکن در جامعه اسلامی می‌پذیرد. مبارزه مسلحانه و جنگ را تنها وقتی که مخالفان آشکارا به دشمنی برخیزند و پس از اتمام حجت با آنان جایز می‌داند.

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب مطرح شده می‌توان موارد زیر را نتیجه گرفت:

﴿۹۳﴾

دوران حکومت امام علی علیه السلام دوران فتنه است و همه حوادث این دوران باید با توجه به این موضوع بسیار مهم مورد ارزیابی قرار گیرند. عده کمی از مخالفان آن حضرت بنا به اظهار خودشان دغدغه دینی داشته و یا در تشخیص حق و باطل خود را دچار شبهه می‌دیده‌اند. اما اغلب با انگیزه‌های ناروا، مانند خودپسندی و تکبر و دنیادوستی و تعصبات جاهلی از در مخالفت با امام علی علیه السلام درآمده‌اند.

زندگی و رفتار و گفتار و حکومت امام علیه السلام بر مبنای اصول و مبانی اصیل اسلامی است و همه رفتار ایشان در برابر گروه‌های مختلف از جمله مخالفان باید در این چارچوب بررسی شوند. امام علیه السلام براساس آنچه مبانی اصیل اسلام به ویژه قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکم می‌کند با مخالفان خود مواجه شده‌اند و در این میان رفتار آن حضرت با عافیت‌طلبان مبنی بر سرزنش و در انزوا قرار دادن آنان با رفتار پیامبر نسبت به افرادی که از جنگ تبوک کناره گرفتند مشابهت تام دارد. همچنین رفتار آن حضرت با منافقین مبنی بر بیان ویژگی‌ها و خطر حضور آنان و پرهیز دادن مردم از آنان و عدم برخورد قهرآمیز با آنان با رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه است.

رفتار آن حضرت بر مبنای موارد یاد شده و براساس شرایط افراد و گروه‌ها و نحوه و میزان مخالفت، شامل هدایت و هشدار، سرزنش و ملامت، در انزوا قرار دادن مخالفان، هشدار دادن به مردم، برکنار کردن متخلفان، بازپس‌گیری اموال عمومی، اظهار براءت و تخریب خانه‌های آنان بوده است.

بررسی و تحلیل و نتیجه‌گیری از رفتار آن حضرت می‌تواند الگوی مناسبی از برخورد با مخالفان بر مبنای آموزه‌های اصیل اسلامی را در مقابل دید و قضاوت همگان قرار دهد.

منابع و مأخذ

۱. احمد بن ابی یعقوب (۱۳۸۳)، تاریخ یعقوبی، قم، انتشارات المكتبة الحیدریة.
۲. افتخارزاده، محمود رضا (۱۳۷۷)، تاریخ سیاسی صدر اسلام، رسالت قلم، چاپ اول.
۳. فتح قبادپور جهان آباد، علی (۱۳۸۸)، «سیره امام علی (ع) در مواجهه با قاعدین»، مطالعات تقریب مذاهب اسلامی، ش ۱۶.
۴. قاضی زاده، کاظم (۱۳۸۳)، حکومت نامه امام علی (ع)، قم، دفتر نشر معارف.
۵. مادلونگ، ویلفرد (۱۳۹۳)، جانشینی حضرت محمد (ص)، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد، چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ ششم.
۶. محمد بن جریر طبری (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ج ۶، ترجمه پاینده، تهران، نشر اساطیر، چاپ پنجم.
۷. مفید (بی تا)، الجمل، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، انتشارات نشر نی.
۸. نصر بن مزاحم (۱۳۷۵)، وقعه صفین، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. شریف رضی (۱۳۸۳)، نهج البلاغه، دشتی، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع).
۱۰. مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۷۳)، جلوه های تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۱. ابوجعفر اسکافی (۱۳۷۴)، المعیار و الموازنه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.